

# یکصد و شانزدهمین سالگرد دبیرستان البرز

مجید مهران



□ مراسمی گرامی داشت یکصد و شانزدهمین سال تأسیس مدرسه‌ی امریکایی و هشتادمین سالروز احداث دبیرستان البرز در تاریخ پنجشنبه، پانزدهم بهمن ماه سال جاری، در محل دبیرستان برگزار شد. این بنده هم که در سال ۱۳۲۴ موفق به دریافت دیپلم در رشته‌ی ادبی از دبیرستان البرز شدم، تلفنی از طرف آقای کورش کریمی‌زند (مدرس دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران) به این مراسم دعوت شدم.

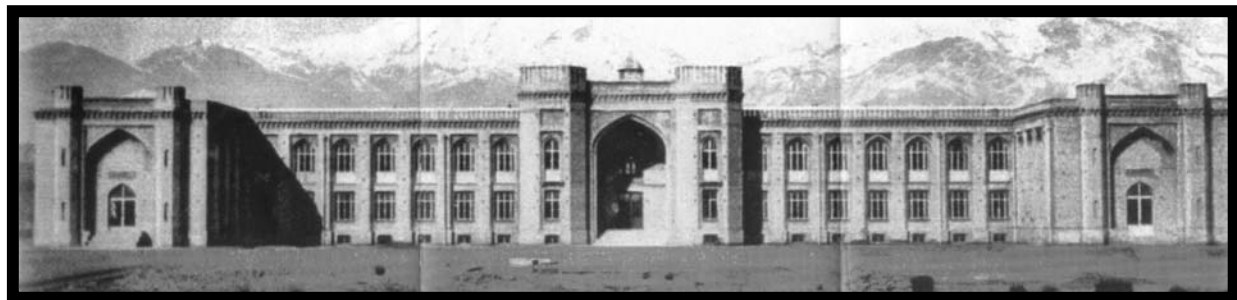
رابطه‌ی من با این مجتمع فرهنگی به سال‌های ۱۳۱۵ شمسی بازمی‌گردد که برادرانم سعید، احمد و مسعود در زمانی که دکتر ساموئیل جردن ریاست کالج امریکایی را برعهده داشت، در آنجا تحصیل می‌کردند.

راضی را که قطعه‌ی بزرگی بود و به زمین‌های یوسف‌آباد (به نام کوچک صدراعظم وقت یوسف مستوفی‌الممالک شهرت داشت، انجام دهند. موقعیت این زمین بزرگ به شرح زیر بود:

از سمت شمال جنب کوچه‌ی رشت فعلی مابین حافظ و خیابان ولیعصر کنونی؛ از طرف شرق مابین چهارراه شرکت نفت و خیابان انقلاب یا چهارراه کالج؛ از جانب جنوب بین چهارراه کالج و چهارراه ولیعصر فعلی مقابل تئاتر شهر؛ از جهت مغرب بین چهارراه ولیعصر فعلی و کوچه‌ی رشت که مجموعاً بالغ بر چندین هکتار می‌شد.

وقتی ملاقات با مستوفی‌الممالک صورت می‌گیرد، آن مرحوم با بزرگواری ذاتی می‌گوید: چون نیت خدمت به فرهنگ این کشور را دارید و جوانان ما را تعلیم می‌دهید و تربیت خواهید کرد، بنابراین

از شادروان محمد مستوفی‌الممالکی، فرزند حسن مستوفی، شنیدم که: روزی ارسلان خلعتبری از وکلای دادگستری به او تلفن می‌کند و می‌گوید: چنانچه درباره‌ی سهم‌الارث پدری کار شما به دادگستری بکشید، من مجاناً وکالت شما را قبول می‌کنم و در جواب پرسش محمد مستوفی که دلیل این کار چیست؟ داستان ذیل را نقل می‌کند:



قبول نمی‌کنم و زمین را مجاناً به شما انتقال قطعی می‌دهم، لیکن این جوان (ارسلان خلعتبری) زحمت ترجمه‌ی مذاکرات را برعهده داشت، لذا دست می‌کند از خورجین بار الاغ‌ها مبلغ یکصد هزار یا ده‌هزار تومان چندین بسته اسکناس برمی‌دارد و به خلعتبری می‌گوید: این هم برای تحصیلات عالی‌ه‌ی شما که به انگلستان بروید. خلعتبری می‌گوید: به این ترتیب من به پدر شما دینی دارم که باید ادا کنم و هیچگاه این محبت را فراموش نمی‌کنم.

آن‌طور که آن روز یکی از سخنرانان اظهار کرد، در ۱۲۶۶ قمری، در حضور ناصرالدین شاه، اولین کلنگ احداث مدرسه‌ی امریکایی که دوره‌ی ابتدایی بود، در جنوب کلیسای انجیلی تهران، مجاور کوچه‌ی میرشکار مقدم در خیابان قوام‌السلطنه، به زمین می‌خورد و بعداً میسیون مذهبی امریکایی به فکر تأسیس دوره‌ی دبیرستانی می‌افتد و زمین‌های یوسف‌آباد نظرشان را جلب می‌کند.

قبل از کودتای ۱۲۹۹، هیأتی از امریکا برای خرید اراضی پشت دروازه‌ی یوسف‌آباد (چهارراه خیابان حافظ کنونی در تقاطع خیابان انقلاب فعلی) که متعلق به مرحوم مستوفی‌الممالک بود، به ایران می‌آیند و اطلاع حاصل می‌کنند که آن مرحوم برای شکار به کویر رفته است. ناچار مقدار زیادی پول نقد توسط چهارپایان حمل می‌کنند و به‌صورت کاروان به‌اتفاق ارسلان خلعتبری عازم کویر نمک حوالی دریاچه‌ی حوض سلطان می‌شوند تا معامله‌ی خرید

سالیان طولانی مصدر خدمات ارزشمندی بودند و با نیک‌نامی وظایف محوله را انجام دادند.

خوب به‌خاطر دارم در مراسم سالگرد درگذشت دکتر جردن حوالی ۱۳۳۰ که شاگردان قدیمی او در صحن دبیرستان و مقابل در ورودی اجتماع کردند، مرحوم حکمت چنین سخن آغاز کرد: دکتر جردن با مشقت بر پشت ما می‌کوبید و با احساس می‌گفت: راست بایستید و راست فکر کنید.

اللهیار صالح گفت: سردر کالج بر روی کاشی نوشته شده بود: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد» که نقل از کتاب مقدس انجیل است و ما مسلمان‌ها به آن احترام می‌گذاریم. لیکن پس از شهریور ۲۰ این کتیبه را برداشتند و جای آن

پس از انتقال قطعی اراضی یوسف‌آباد در ۱۳۰۶ شمسی، در اوایل سلطنت رضاشاه سنگ بنای کالج امریکایی نصب می‌شود و نظر به روابط دوستی پهلوی اول با مهندس نیکلا مارکف که مهندس معمار و تحصیل‌کرده‌ی روسیه بود و به‌علت انقلاب کمونیستی به ایران پناهنده شد، نقشه‌ی اصلی ساختمان (Rollestone Hall) و عمارت علوم (Science Hall) در جبهه‌ی شرقی کالج توسط او تهیه می‌شود. مهندس مارکف آثار دیگری نیز در تهران از خود به‌یادگار می‌گذارد، نظیر دارالمعلمین، دانشکده‌ی کشاورزی کرج، دبیرستان دارالفنون و دانشسرای مقدماتی و چند کلیسا و مسجد امین‌الدوله. آن طوری که آقای مهندس شافعی توضیح دادند، ساختمان کالج امریکایی براساس معماری قرن نوزدهم اروپا بوده است و ضمناً از



پرفسور فضل‌الله رضا

دکتر ساموئل جردن

دکتر محمدعلی مجتهدی

کاشی جدید نصب کردند: «توانا بود هر که دانا بود»، ضمن احترام به فردوسی و اعتراف به والابودن این مصرع و با توجه به معنای بزرگ آن، البته امکان داشت در جای دیگری در این محل فرهنگی آن را نصب کنند و اشکالی در بین نبود.

دکتر جهان‌شاه صالح گفت: روزی به‌اتفاق مسعود مهران از شاگردان قدیمی کالج امریکایی، رفتیم به خانه‌ی جردن که در ایالت کالیفرنیا گویا در حومه‌ی لوس‌آنجلس بود که دولت امریکا در اختیار بازنشستگان گذارده بود و طبعاً خیلی محقر بود. صالح اشاره کرد: وقتی وارد خانه‌ی جردن شدیم، همه‌ی اشیای خانه ساخت ایران بود، نظیر قالیچه، مینیاتور، خاتم‌کاری و قندیل برنجی که به سقف آویخته بود و فرقی با منزل یک ایرانی نداشت. همسر جردن با تأثر می‌گوید: همسرمدتی‌ست بیمار است و او را به بیمارستان برده‌اند. لذا به همراه مسعود مهران به مریض‌خانه می‌رود و جردن را در بستر بیماری می‌بیند. دکتر جردن به محض این که چشمش به آن‌ها می‌افتد، می‌گوید: بالاخره جهان‌شاه آمدی تا یک‌بار دیگر مرا ببینی، چند دقیقه بعد دکتر صالح گزارش پزشکی او را می‌خواند و درمی‌یابد که جردن مبتلا به بیماری سرطان شده است، لذا مجدداً به اتاق او باز می‌گردد. جردن خطاب به او می‌گوید: پرونده‌ی مرا خواندی، فهمیدی که مدت زیادی در این دنیا نخواهم بود و بار دیگر سراغم آمدی؟ و ادامه می‌دهد: جهان! به فرزندان من بگو جردن از گور خود

معماری اسلامی و خصوصاً دروان صفویه در مورد مقرنس کاری و کاشی کاری سقف پلکان ورودی و لچک‌های طرفین در و پنجره‌های رو به سمت فضای دبیرستان و خصوصاً کاشی کاری‌های معرق از آن دوره الهام گرفته است.

دکتر ساموئل جردن و همسرش، ۴۲ سال عمر و جوانی خود را در راه احداث این مؤسسه‌ی فرهنگی و تربیت جوانان و رجال آینده‌ی ایران مصروف کردند و هنگامی که در ۱۳۱۹ رضاشاه تصمیم گرفت تمام مؤسسات فرهنگی تحت نظر خارجی‌ها را خلع ید کند و در اختیار وزارت فرهنگ قرار دهد، ضربه‌ی بزرگی به جردن وارد شد و با دل‌تنگی و حسرت بر عمر بربادرفته، خاک ایران را ترک کرد. این‌که شایع کرده بودند هیأت مذهبی که کالج امریکایی را برپا کردند، قصدشان ترویج دین مسیح بود، صحت ندارد، زیرا به‌طوری که از فارغ‌التحصیلان قدیم نظیر دکتر منوچهر ستوده و زین‌العابدین موتمن شنیده‌ام، این موضوع هیچ اساسی ندارد و عده‌ی قلیل از آقایان دانش‌آموز به دین حضرت عیسی روی آوردند و تعدادی در اواخر عمر توبه کردند و به دین اسلام رجعت کردند.

اولیای کالج امریکایی رجالی تحویل جامعه‌ی ایران داد که از شاخص‌ترین‌شان که در حافظه دارم، عبارتند از: علی‌اصغر حکمت، اللهیار صالح، علی پاشا صالح، دکتر جهان‌شاه صالح و امثال آن‌ها که



با صدای بلند می‌گوید: «حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد!» و در زندگی سعی کنید همواره جز راست نگویید و از راه راست منحرف نشوید. کم‌تر کسی است که در حال مبارزه با مرگ و در حالی که بیماری سرطان چنگال خود را به بدن او فرو کرده است، باز هم به جوانان کشور ما درس اخلاق دهد و وظیفه‌ی تعلیم و تربیت نسبت به شاگردان خود را فراموش نکند. حکمت در

دبیران پیش‌کسوت بودند، خیلی آموزنده بود. هنرمند نامی، آقای مهندس همایون خرم، از دانش‌آموزان قدیم البرز می‌باشند، با سخنان دل‌نشین و تک‌نوازی در دستگاه همایون شور و حالی به مجلس دادند که ستودنی‌ست.

متأسفانه سخنان آقای مهندس کمالی، معاون هیأت امنای دبیرستان البرز و همکار نزدیک دکتر مجتهدی، به علت کسالت قلبی ناتمام ماند. در اواسط مراسم هیأت نوازندگان با اجرای قطعات سنتی موسیقی بر شکوه برنامه افزودند، خصوصاً آن که اشعاری از دیوان حافظ توسط بانویی با شور و احساس و تسلط قرائت شد که خیلی تأثیرگذار بود.

قسمتی از برنامه را آقای علی‌رضا شجاع‌پور، از شاگردان قدیمی البرز، با مهارت اجرا کرد و با خواندن اشعاری که خود سروده بود، ضمن معرفی سخنرانان، شور و هیجانی به جلسه داد. در پایان با اهدای تندیس به دبیران پیش‌کسوت و معاونین و ناظمین و کارمندان دبیرستان البرز و هم‌چنین به فارغ‌التحصیلان قبل از سال ۱۳۳۰ که شامل این‌جانب هم شد، از آن یادگار اهدا کردند که بر سپاسگزاری‌ام افزوده شد. این تندیس از جبهه‌ی جنوبی ساختمان قدیمی البرز که قلیل مرتفع کوهستان البرز در پشت آن به چشم می‌خورد، تهیه شده است. بسیار یادگار خوبی‌ست که در سالن پذیرایی خانه‌ام تا زنده هستم جلوه خواهد بخشید و مرا به گذشته‌های دور و ایام جوانی پیوند خواهد داد.

از مدعوین سرشناسی که در میان جمعیت مشاهده کردم، نام جناب آقایان: پرفسور فضل‌الله رضا، پرفسور سیدحسین امین، دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن، دکتر بهزاد، زین‌العابدین مؤتمن، دکتر همایون مهران، دکتر هوشنگ طالع و خسرو غفاری، به خاطرمانده است. البته عده‌ی زیادی دعوت شده بودند که همه را به یاد نمی‌آورم و بر خود واجب می‌دانم به آقای کوروش کریمی‌زند و دست‌اندرکاران این گرمی‌داشت مراتب تشکر قلبی خود را تقدیم دارم. ■

پایان سخنان خود گفت: روزی که وزیر فرهنگ بودم، برای انجام کاری به دارالفنون رفته بودم، در گوشه‌ی کتابخانه‌ی آن دبیرستان، دکتر جردن را غرق در مطالعه دیدم. از او پرسیدم: چه کتابی را می‌خوانید؟ او پاسخ می‌دهد: برای کاشی‌کاری‌های سقف سرسرای ورودی کالج و لچک‌های اطراف پنجره‌ها به تصاویر کاشی‌کاری‌های مساجد زمان شاه‌عباس نگاه می‌کنم که طرح‌هایی مشابه آن‌ها که اسلیمی باشد، تهیه نماییم و طبق آن کاشی‌ها تهیه شود و در محل خود کار گذارده شود تا به جلوه‌ی این ساختمان افزوده گردد. از طرف شهرداری تهران پس از رفتن رضاشاه از ایران، برای مدت کوتاهی، خیابانی که از میدان آرژانتین به سوی شمال می‌رود، به نام جردن نامگذاری شد، ولی متأسفانه به دلایل نامعلومی نام او را برداشتند و افریقا را جایگزین کردند.

باید توجه داشته باشیم نامگذاری خیابان‌ها و بزرگراه‌ها به دلایلی انجام می‌گیرد و مصلحت نیست با تغییرات و تحولاتی که در مناسبات سیاسی دولت ایران با دول خارجی صورت می‌گیرد، فوراً تغییر داده شوند. اگر این کار باب شود، هر روز باید شاهد تعویض نام خیابان‌ها باشیم و مردم و رانندگان تاکسی را سرگردان سازیم. آیا دکتر جردن پس از ۴۲ سال خدمات صادقانه‌ی فرهنگی که هزاران افراد باسواد و باکفایت تحویل جامعه‌ی ما داد و با شرایط سخت آن روز تهران در هشتاد سال پیش رنج‌ها را تحمل کرد، حق نبود برای سپاس آن همه فداکاری، یکی از خیابان‌های پایتخت با نام او خوانده شود؟ هنوز هم فکر می‌کنم دیر نشده است و جا دارد شورای اسلامی شهر تهران این موضوع را در دستور کار خود قرار دهد. فراموش نباید کرد چنان‌چه به دلایل سیاسی روابط دیپلماتیک ایران و آمریکا قطع شده است، لیکن ملت آمریکا با ملت ایران دوستی دیرینه دارد و نباید جنبه‌های سیاسی به این روابط قدیمی فرهنگی و اجتماعی طرفین خدشه وارد آورد و مصلحت‌ایجاب می‌کند که مناسبات دولت‌ها را از ملت‌ها جدا کنیم.

سخنرانی آقای زین‌العابدین مؤتمن که ۴۲ سال متوالیاً در آن دبیرستان تدریس کرد و همکارشان آقای دکتر بهزادی که هر دو